

علل و ریشه‌های فقر

• دکتر سهیلا پروین

بحث خود را با مروری بر اندیشه‌ها و ادبیات موجود دربارهٔ مسأله توزیع درآمد و فقر شروع می‌کنم. در ادامهٔ بحث، عواقب نابرابری در توزیع درآمد، که منجر به فقر می‌شود، مطرح و شاخصهای نابرابری را در ایران بازگو خواهم کرد. سپس به بررسی اعتبار فرضیه‌هایی در مدل توسعهٔ کشورهای در حال توسعه که در ایران به‌دست آمده است، خواهم پرداخت.

■ علل و ریشه‌های فقر

دو علت عمده، در مورد وقوع فقر وجود دارد:

۱- پایین بودن درآمد، که در این زمینه علت‌های مختلفی؛ مثل پایین بودن بازدهی عوامل تولید، عدم هماهنگیهای طبیعی - جغرافیایی و ...
۲- نابرابری توزیع درآمد، که شاید مهمترین علت فقر در کشورهای در حال توسعه است. یعنی در این کشورها (کشورهای در حال توسعه)، کمبود درآمد به آن شدت که مطرح است، وجود ندارد، بلکه آنچه مهم است، این است که قسمت اعظم درآمد، در دست قشر محدودی از جامعه قرار دارد که این امر، منجر به گسترش فقر عدهٔ کثیری از جمعیت این کشورها شده است.

شناخت الگوی درآمد، از دو جهت برای هر جامعه‌ای حایز اهمیت است: ۱- برای تأمین نیازهای حیاتی، که در واقع محور توسعه اقتصادی است (هنگامی که الگوی دههٔ ۶۰ و ۵۰ محور اصلی توسعه را در کشورهای در حال توسعه، نیروی

انسانی قرار داده بودند) ۲- نابرابری در توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه در شروع برنامهٔ اقتصادی - اجتماعی، باعث انباشت سرمایه که محور اصلی توسعه یافتگی است، می‌شود.

به علت پایین بودن میل نهایی به مصرف در قشر پردرآمد، میزان پس‌اندازها و در نتیجه، انباشت سرمایه افزایش خواهد یافت و بر این اساس، محور توسعه، انباشت سرمایه قرار می‌گیرد. البته اعتبار این زمینه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مورد تردید است. به این علت که این طبقهٔ خاص در این جوامع وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، به علت نقش بازارهای مالی یا عدم تشکیل این بازارها در اقتصاد کشورهای جهان سوم، این‌گونه پس‌اندازها به انباشت سرمایه و استفاده در بخش تولیدی نمی‌شود، بلکه منجر به سرمایه‌گذاریهای غیر تولیدی، نظیر بخش بازرگانی و تجارت و در بهترین شکل خود به جریانهای بین‌المللی سرمایه می‌پیوندند. در عین حال، تجربهٔ کشورهای در حال توسعه نشان داده است که این گروه، نه تنها پس‌انداز کننده نیستند، بلکه از مصرف بالایی نیز برخوردارند. از طرف دیگر، الگوی دیگری که در این زمینه مطرح شد، این بود که محور اصلی توسعه، انباشت سرمایه است با این فرض که انباشت سرمایه با یک دیدگاه تجلی تری، منجر به رشد اقتصادی می‌شود و رشد اقتصادی، باعث عرضهٔ بیشتر کالاها به بازار و

کاهش قیمت‌ها و در نتیجه، افزایش قدرت خرید افراد فقیر می‌گردد و ادامهٔ رشد اقتصادی منجر به بهبود وضعیت افراد فقیر می‌شود. به عبارتی، رشد اقتصادی، توزیع درآمد را بهبود می‌بخشد. بنابراین، اکثر الگوهایی که در دههٔ ۶۰ در جهت رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه تدوین شدند، تأکید خاصی بر مسأله انباشت سرمایه و مسأله تراز پرداختها در این کشورها داشتند. از جمله خط‌مشی این کشورها، جانشینی و واردات، تشویق صادرات و اصولاً مدلهایی که تأکید بر تجارت خارجی داشتند، بود. اقتصاد ایران نیز در دههٔ ۴۰ و ۵۰ شدیداً از این الگو استفاده کرد. این کشورها، حتی اکثر با کمبود سرمایه مواجه بودند، این مشکل را در کوتاه مدت و میان مدت از طریق پس‌اندازهای خارجی، مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی و در نهایت سرمایه لازم را از طریق فروش ثروتهای ملی خود مانند نفت به‌دست می‌آوردند.

این کشورها، گاهی میزان رشد بسیار بالایی را شاهد بودند، ولی این میزان رشد دایمی نبوده تانیاً به رغم این رشدهای بالا به خصیصه‌های توسعه‌نیافتگی، مانند میزان بالای مرگ و میر کودکان، بیکاری، نابرابری توزیع درآمد، عدم مهارتهای لازم برای نیروی کار، کمبود منابع مدیریتی و سازمانی را به همراه داشته‌اند. البته در دههٔ ۷۰، این رشدها محدود شد و در دههٔ ۸۰، شاهد یک تحول اساسی در نگرش الگوهای توسعه برای کشورهای جهان سوم بوده‌ایم.

گذشته از این بحثها، در شرایطی که بازارها رقابتی است و توزیع برابر، در جریان توسعه با توجه به چرخش سرمایه و پیشرفت تکنولوژی گرایش به سمت پروژه‌های سرمایه‌بر بیشتر خواهد بود، این انتظار وجود دارد که اگر به توزیع درآمد در ضمن برنامه‌های توسعه توجهی نشود، در اجرای برنامه توسعه، فقر گسترش یابد و همچنین، انتظار نمی‌رود که تحقق رشدهای بالا بتواند، مسأله توزیع درآمد را به صورت برابر تحقق بخشد. پس اگر در ابتدای برنامه‌ها از یک توزیع نابرابر درآمد برخوردار باشیم، احتمال اینکه فواید حاصل از رشد نیز به گونه‌ای بسیار نابرابر بین اقشار مختلف جامعه توزیع شود، وجود دارد. ملاحظه می‌کنید که در کارایی سیاستهای لازم و راه رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، اختلاف نظرهای بسیار گسترده‌ای وجود دارد. گروهی با استناد بر مطالعات و تجربیات گورنر بیان می‌کنند: نابرابری توزیع درآمد (از طریق تشکیل سرمایه) و کمک به انباشت سرمایه، رشد این اقتصادها را تسریع می‌کند. تجربه کشورهای در حال توسعه، نشان داده است: که توزیع درآمد می‌تواند عامل محدود کننده‌ای در فرایند رشد اقتصادی باشد. بنابراین، ما باید به مسأله توزیع درآمد، در خلال برنامه‌های توسعه توجه نماییم. مسلماً در فرایند توسعه، بازدهی عوامل تولید (کار و سرمایه) بهبود می‌یابد. اما بهبود وضعیت نیروی کار به چند پیش فرض بستگی دارد: در ابتدا کارایی نیروی کار، باید از کارایی سرمایه بیشتر باشد حتی اگر چنین اتفاقی بیفتد، یعنی بازدهی نیروی کار، سریعتر از سرمایه افزایش یابد و سهم نیروی کار در فرایند توسعه ثابت بماند. اما چون در این فرایند، تمایل به استفاده از تکنولوژیهای سرمایه‌بر وجود دارد و این سرمایه‌گذارها نیاز به نیروی کار ماهر دارند، در فرایند رشد در بازار نیروی کار، شاهد یک توزیع عادلانه درآمد خواهیم بود، چرا که، در جریان چنین رشدهایی، عمدتاً نیروی کار ماهر می‌تواند جذب شود و از فواید رشد بهره‌مند گردد.

بنابراین، تحت چنین شرایطی بازار کار یک بازار دو قطبی خواهد بود و می‌توانیم نابرابری توزیع درآمد را در این بازار مشاهده نماییم.

■ اشارهای مختصر بر پیامدهای یک توزیع نابرابر درآمد

در بسیاری از مواقع، وقتی شما توزیع درآمد را مطرح می‌کنید، بیشتر جنبه‌های عدالت خواهی برای شما مطرح است و برای نیل به این هدف، یک سری سیاستهای کوتاه مدت، نظیر پرداخت یارانه، پرداختهای انتقالی دولت و توزیع دولتی کالا و نظایر آن در نظر گرفته می‌شود، در حالی که این نوع سیاستها قادرند، تخصیص بهینه منابع را برهم زنند و در نهایت، از طریق فشارهای تورمی، آثار چنین سیاستهایی بر روی اقشار فقیر محدود می‌شود. یکی دیگر از پیامدهای توزیع نابرابر درآمد، این است که؛ وقتی تمرکز درآمد در دست قشر کوچکی است و قشر کثیری از جمعیت در فقر به سر می‌برند، رشد اقتصادی محدود می‌شود، به این دلیل که تقاضای بخش خصوصی توسط گروهی پردرآمد، شکل می‌گیرد که گروه کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دهند. در حقیقت، گسترش بازار، وابسته به تقاضای ۲۰ یا ۱۰ درصد از جامعه می‌شود. ممکن است، این سؤال ایجاد شود که، کوچک بودن بازارهای یک اقتصاد، در یک اقتصاد بسته امکان‌پذیر است و تحت شرایطی که اقتصادباز است و با اقتصاد بین‌المللی در ارتباط است، چنین امری میسر نیست. این بحث منتفی است، زیرا می‌دانیم که ساختار بازار داخلی، تعیین‌کننده میزان تولید بنگاههای اقتصادی است. و امکانات صادراتی یا گسترش بازارهای بین‌المللی در یک اقتصاد، به شاخصهای کارایی که خود بستگی به قیمت‌های رقابتی دارند، امکان‌پذیر است. بنابراین، تقاضای گروه کوچک پردرآمد، تعیین‌کننده میزان تولید و سطح تقاضا است. از طرف دیگر، میزان نابرابری در توزیع درآمد، به شدت تحت تأثیر، کنترل و افزایش هزینه مصرفی گروه پردرآمد است.

در تمام دوره‌هایی که مورد بررسی قرار داده‌ایم، بیش از ۵۰ درصد از رشد مصرف در اقتصاد ایران، مربوط به ۲۰ درصد از افراد جامعه (پردرآمد) است و ۴۰ درصد افراد فقیر در دوران پس از انقلاب اسلامی به بهای کاهش رشد مصرف گروه میانه، از بهبود نسبی برخوردار شدند. در حقیقت، این رشد مصرف گروه پردرآمد است که به تولیدکننده می‌گوید: چه کالایی و به چه میزان باید تولید شود.

وقتی تقاضای گروه کثیری از جامعه از بازار محدود باشد، این به معنی محدودیت در گسترش بازار است. و از طرف دیگر تقاضاکنندگان پردرآمد، تقاضاکننده کالاهای لوکس هستند که از کسب درآمدی بالا برخوردارند. سهم نیروی کار (دستمزد) در تولید این نوع کالاها بسیار پایین است. لذا سطح تولید و افزایش تقاضای این گروه، تأثیری بر سهم نیروی کار ندارد. حاصل چنین محدودیت‌هایی در بازار، محدودیت رشد اقتصادی خواهد بود. تولیدکنندگان در چنین اقتصادی، فقط به دنبال تنوع کالا و حفظ رشد در مصرف‌گرود پردرآمد در جامعه خواهند بود. چنین اقتصادی به جای این که هدف آن تولید انبوه باشد، تنوع تولید خواهد بود. بخشهای تولیدکننده این کالاها، که بالقوه از بهره‌وری بالاتری برخوردارند، قادر خواهند بود که منابع موجود در سایر بخشها را (که عمدتاً نیروی کار در آن شاغل هستند) به سمت خود جذب کنند. در عین حال، در اقتصادی که از منابع ارزی قابل توجهی برخوردار است، بخشی از تقاضای گروه پردرآمد، متوجه کالاهای مشابه خارجی است. بنابراین، حتی رشد بالای مصرف گروه پردرآمد در اقتصادهایی که درآمد ارزی آنها بالاست، کمک به رشد بازار و تولید نمی‌کند. این تجربه را به وضوح در دوره‌های رونق اقتصادی یعنی سالهای (۵۴ - ۵۱) در اقتصاد ایران، شاهد بودیم. پیامد محدودیت گسترش بازار یا تنوع در تولید به جای تولید انبوه، این است که سبب افزایش تقاضا برای کالاهای جدید می‌شود. در عین حال کوچک بودن بازار، اجرای این طرحها را محدود می‌کند. پس از راه‌اندازی اولین واحدهای تولیدی از این نوع، اندیشه ادغام این واحدها به علت این که حداقل سود این‌گونه واحدها در سطح کلان حفظ شود، شکل می‌گیرد. و گرنه، در سطح فردی این واحدها، بسیار زود از کارایی و سوددهی باز می‌ایستند. یک اثر محدود ماندن تولید نیز وابستگی شدید به واردات و غیر کارآمدن تولید در بخش صنعت دارد. از این شرایط، معمولاً راهبردهای حمایتی توصیه می‌شود. (یعنی انتقال منافع حاصل از رشد بخش کوچک مدرن در اقتصاد به مصرف‌کنندگان این کالا یا به عبارت دیگر یارانه‌ای کردن کالا و گسترش بازار به شکل مصنوعی است). این مسأله را شما در مورد اکثر کالاهای تولیدی بخش صنعت در ایران شاهد هستید. به محض این که کالاهایی تولید

می‌شوند، به علت این که هزینه تولید آنها بالاست، مصرف‌کنندگان قادر به خریدن آنها نیستند و تولیدکنندگان مجبورند، برای تأمین هزینه‌های خود از سیاست‌های یارانه‌ای استفاده نمایند. یکی از مرسوم‌ترین این سیاست‌ها، فروش اقساطی این کالاها به مشتری است. بنابراین، گسترش مصنوعی بازار، یعنی تأکید بر دوگانگی اقتصاد همراه با فشار توزیع درآمد و ایجاد مصرف نامتعادل، مجدداً منجر به تکرار این روش می‌شود.

■ نابرابری توزیع درآمد در ایران

با این که، اقتصاد در ایران را نمی‌توان بر اساس برخی از شاخص‌های رشد اقتصادی، جزء کشورهای فقیر طبقه‌بندی کرد، اما بر اساس معیارهایی، نظیر: سهم بخش صنعت، اشتغال، مهارت نیروی کار و سرمایه‌های انسانی و توزیع درآمد، در زمره کشورهای فقیر قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که دو عامل در ایجاد و گسترش فقر بیشتر از بقیه سهمیه بوده است. اولاً، بیکاری، که حاصل به کارگیری خط‌مشی‌های پیشنهادی توسعه در دهه ۶۰ و ۵۰ بود، که هدف آن، حداکثر کردن رشد اقتصادی در اقتصاد ایران بود. لذا، راهبردهایی در این رابطه انتخاب می‌شود که توجه کمتری به ساختار بازار کار در ایران دارد، عمدتاً راهبردهایی از نوع جانشینی واردات و از نوع تولید کالاهای مصرفی یا مونتاژ می‌باشند که به شدت سرمایه بر و تکنولوژی‌پر هستند و با ساختار بازار ایران سازگاری ندارند. زیرا، احتیاج به نیروی کار ماهر دارند. دوم و شاید مسأله مهم، نابرابری توزیع درآمد در اقتصاد ایران است و این مسأله در اقتصادهایی که از درآمدهای بیرون‌زای خارج از مکانیزم تولید، مانند درآمدهای نفتی برخوردار هستند، بیشتر نمود دارد.

برخلاف اهمیت مسأله توزیع درآمد، اندازه‌گیری‌های آن هم با محدودیت‌های فراوان همراه است. از جمله این که هر اقتصادی با بازارهای غیر رسمی گسترده روبروست. برای اندازه‌گیری توزیع درآمد، معمولاً به بازار کار سازمان یافته مراجعه می‌شود و اطلاعات از این بازار جمع‌آوری می‌گردد. همین امر سبب می‌شود، که برآورد صحیحی به دست نیاید. در عین حال، این اطلاعات با تکنیک نمونه‌گیری به دست



می‌آید که لزوماً تمام موارد را دربر نمی‌گیرد. همچنین پرکردن پرسشنامه، دارای محدودیت‌های زیادی است که بیشتر این محدودیت‌ها مربوط به پرسشگر می‌باشد چرا که گاهی، خود پرسشگر به مفهوم درآمد و قوف کامل ندارد. مثلاً، در بخش سنتی ایران بخشی از درآمدها به صورت کالایی و نه ریالی دریافت می‌شود، که در پرسشنامه‌ها مطرح نمی‌شود. و بخشی نیز مربوط به پاسخگو می‌باشد. معمولاً پاسخگو هم، از اظهار درآمد واقعی خود پرهیز می‌کند و در نتیجه، برای اندازه‌گیری توزیع درآمد از داده‌های مصرف استفاده می‌کنیم. با این پیش فرض که نابرابریها و نوسانات شدید درآمد در الگوی مصرف وجود ندارد، در ضمن کم‌گویی در ارقام، مربوط به مصرف نیست، اما باید توجه داشت که درآمدهای غیردایمی، در مصرف و ضریب میل نهایی به مصرف، نقش کمتری دارند. دوم این که مصرف تحت تأثیر الگوی جنسی، سنی، شغلی و بعد خانوار و همچنین سطح عمومی قیمت‌ها قرار دارد. بنابراین، در هنگام استفاده از این داده‌ها، در تعیین توزیع درآمد، باید موارد را تعدیل کرد. در مورد ایران، تقریباً، هیچ‌گونه اطلاعاتی برای اندازه‌گیری توزیع درآمد و نه از طریق درآمد نه از

طریق مصرف صورت نمی‌گیرد. در اقتصاد ایران، شاخصهایی که برای توزیع درآمد استفاده می‌شود، بر اساس اطلاعات مصرف است. البته این ارقام نیز کامل نیست، و هدف آن، نشان دادن توزیع درآمد نیست، به این علت که، در اقتصاد ما در مورد مصرف، سیاست‌های حمایتی وجود دارد و مصرف‌کننده کم‌درآمد، برای بهره‌مندی از این سیاست، اقلام واقعی خود را بیان نمی‌کند و گروه پردرآمد هم از بیان بسیاری از مصارف خود امتناع می‌ورزد. یکی دیگر از دلایل نابرابری در توزیع درآمد، شکاف بارز بین درآمد مناطق شهری و روستایی است. از یک طرف مربوط، به تفاوت آشکار بهره‌وری عوامل تولید در بخش روستایی و شهری است و از طرف دیگر، مربوط به نابرابری درآمد در درون شهر و روستا می‌باشد. حالا اگر ارزش افزوده شاغلین دو بخش را به عنوان عامل بهره‌وری عوامل تولید بدانیم، ملاحظه می‌کنید که در سالهایی که رشد اقتصادی سریع تر بوده است، یعنی، سالهای رونق اقتصادی (۵۴-۵۰) بهره‌وری نیروی کار شهری ۷ برابر بهره‌وری کار روستایی است. این شکاف عمدتاً در برنامه‌های سوم و چهارم و پنجم قبل از انقلاب آگاهانه صورت می‌پذیرفت که مربوط به دوگانگی اقتصادی است.

این شیوه ناشی از اصل نوگرایی اقتصاد بوده است که با تولید به مقیاس انبوه و کاربرد روشهای نوین در تولید، بر پایه انتقال دانش فنی اشتباه گرفته می شود. خطامشی جانشینی واردات در صنایع مصرفی. عمدتاً در بخشهای شهری شکل می گیرند و از بازدهی بالایی برخوردار هستند و جاذب نیروی کار ماهر می باشند و به همین دلیل، بهره‌وری نیروی کار شهری را افزایش می دهد، در نتیجه، قادر خواهد بود سایر منابع موجود را نیز علاوه بر نیروی کارشان از دیگر بخشها به سوی خود جذب کند. دلیل دیگر در این زمینه، مربوط به ثبات نسبی قیمت کالاهای کشاورزی در مقایسه با محصولات صنعتی (بخش کوچک یا مدرن) شهری است. تجربه اقتصاد ایران نشان می دهد که به دلایل مختلف از بروز افزایش قیمت در بخش کشاورزی جلوگیری به عمل آمده است. به طور مثال، هر وقت رونق اقتصادی یا رونق بازار نفت وجود داشته است، قیمت محصولات کشاورزی در مقایسه با سایر بخشها تثبیت یا پایین نگاه داشته می شود و این امر به ضرر بخش کشاورزی است. از طرف دیگر، افزایش قیمت کشاورزی مربوط به افزایش هزینه‌های جانبی این بخش می باشد. مثل صنایع بسته بندی و حمل و نقل. معمولاً افزایش قیمت محصولات تولیدکنندگانی را منتفع می کند که محصولاتشان را به بازار عرضه می کنند.

در اقتصاد ایران، سهم بزرگی از تولیدات کشاورزی مربوط به تولیدکنندگان خود مصرف می باشد که از این افزایش قیمت بهره‌ای نمی برند. از نظر توزیع درون بخش شهری و روستایی، همان نابرابری که در بخش شهری وجود دارد، در بخش روستایی نیز به چشم می خورد. این اطلاعات نشان می دهد که به طور متوسط ۶/۵ درصد از کل مصرف کشور مربوط به ۱ درصد قشر پردرآمد است و این در شرایطی است که ۲۰ درصد قشر فقیر فقط ۴/۶ درصد از مصرف را در اختیار دارند. حال اگر این نابرابری را در درآمد در نظر بگیریم، به این معناست که ۶/۵ درصد از تولید ناخالص ملی در دست ۱ درصد از قشر پردرآمد و ۴/۶ درصد آن در دست گروه فقیر جامعه می باشد. عوامل مختلف ایجاد این نابرابری، از طریق تغییرات درآمدی، قابل بررسی است. تکنیک تغییر تحلیلات، مثل تکنیک آنالیز

واریانس قادر است، سهم انواع نابرابریها را در کل نابرابریها اندازه گیری کند.

آنالیز واریانس، تفاوتها را حول نقطه میانگین اندازه گیری می کند. در مسأله نابرابری هر جفت مشاهده برای ما مهم است. بنابراین با محاسبه تکنیک تفاوتهای هر جفت مشاهده شده، می توان به مجموع نابرابریهای جامعه پی برد. معنی این تکنیک، این است که قابل تعمیم به صفات و شاخصهای دیگر هم هست.

یکی از عوامل مهم در کسب درآمد، نوع شغل است. بر اساس طبقه بندی مرکز آمار، ۹ گروه شغلی را در نظر گرفتیم. ۹ گروه شغلی در شهر و ۹ گروه شغلی در روستا و تفاوت بین درآمد این مشاغل را در شهر و روستا اندازه گیری کردیم، مهمترین عامل، در نابرابری درآمد در مشاغل مختلف روستایی مربوط به مالکیت زمین است. درآمد مالکان زمین، با درآمد سایر مشاغل در روستا بسیار متفاوت است. عامل دوم نابرابریهای متقابل بین شهر و روستا است. از جمله عواملی که در کسب درآمد و توزیع آن مؤثر است، میزان اشتغال و مهارت نیروی کار است، اطلاعات مربوط به سطوح درآمدی و اشتغال نشان می دهد که رابطه مستقیمی بین بیکاری و گروههای درآمدی وجود دارد. حدود ۴۸ درصد خانوارهای (شهری و روستایی) خانوارهایی هستند که هیچ عضو شاغلی ندارند. به تدریج که از گروههای کم درآمد به سمت گروههای پردرآمد حرکت می کنیم، سهم خانوارهای بدون فرد شاغل کاهش می یابد. شاید به نظر عجیب برسد که چگونه گروههای پردرآمد، بدون فرد شاغل تعریف می شود، علت این است که اولاً، این خانوارها بسیار محدود هستند. ثانیاً این خانوارها، خانوادهایی هستند که با درآمد حاصل از دارایی، امرار معاش می کنند و لزوماً فقیر تعریف نمی شوند. ولی نسبت آنها بسیار کم است، در مجموع، ۱/۳۷۴۰۰۰ خانوار در سال ۶۸ فاقد عضو شاغل در خانوار هستند و با هر معیار اقتصادی، فقیر محسوب می شوند، ولی اگر بعد خانوار ۴/۸ نفر را هم در نظر بگیریم حدود ۶/۵۰۰۰۰۰ خانوار ایران، هیچ عضو شاغلی ندارند و نکته مهم این است که این نسبت، نسبت به سال ۱۳۵۱، چیزی حدود ۴۰ درصد افزایش داشته است. علاوه بر این، در مورد خانوارهایی با عضو شاغل در مناطق شهری در برابر ۴/۳ نفر

یک عضو شاغل و در مناطق روستایی در برابر ۳/۶ نفر یک نفر عضو شاغل وجود دارد. به عبارت بهتر، در شهر، هزینه ۴/۳ نفر را یک نفر تأمین می کند. بنابراین، می توان گفت: فقر در گروههای شاغل نیز به طور گسترده وجود دارد و درآمدی که یک نفر در یک خانواده کسب می کند، به طور سرانه بین تعداد افراد خانواده تقسیم می شود و این درآمدی نیست که افراد را از سطح فقر بالاتر ببرد. ویژگیهای دیگر افراد فقیر در ایران تراکم خانوارها در بخش ساختمان، کشاورزی و مشاغل طبقه بندی نشده است. چیزی حدود ۲۱/۸ درصد افراد ساکن شهر و ۴۴/۳ درصد افراد ساکن روستا مزدبگیر هستند. یعنی، دریافت کنندگان درآمد ثابتی هستند که با افزایش تورم، قدرت خریدشان محدود می شود. حدود ۶۲ درصد از سرپرستان خانوادهها، به صورت مستقل فعال هستند. چنین واحدهایی کوچک و خوداشغالی از نظر بهره‌وری و در نتیجه کسب درآمد در سطح پایینی قرار دارند و تنها در اثر سیاستهای حمایتی هستند که توانسته اند، خودشان را در مقابل واحدهای بزرگ تولیدی، که از بهره‌وری بالایی برخوردار هستند، حفظ کنند.



تصحیح و پوزش

در شماره ۱۹۴ ماهنامه علمی جهادگزارشی مختصر از اجلاس کارشناسی احیای اکوسیستمهای جنگلهای تخریب شده با نام آقای داریوش تمدنی در صفحه ۹۵ به چاپ رسید، لازم است ذکر کنیم که اصل این گزارش توسط آقای دکتر مصطفی جعفری رئیس موسسه تحقیقات جنگلها و مراتع وزارت جهادسازندگی تهیه گردیده است و ترجمه گزارش اجمالی آن توسط آقای داریوش تمدنی صورت گرفت.

آقای دکتر مصطفی جعفری در این اجلاس به عنوان نماینده آسیا و جمهوری اسلامی ایران و رئیس پانل، ریاست گروه آسیا IV عهده دار بودند و از طرف کمیته سازمان دهنده آقای فرناندوموتا رئیس اجلاس مورد تقدیر قرار گرفته اند.

همچنین لازم می دانیم، یادآور شویم گزارش کامل این اجلاس در شماره آتی از نظر گرامیتان می گذرد.